

کتاب‌های شاخص ادبیات و فلسفه / آبان ۱۳۸۲

خواندن و بازخواندن شاهکارهای ادبی و اندیشگی مانند: **شاهنامه فردوسی**، **مثنوی مولوی**، **غزلیات سعدی** و حافظ و... نه تنها عملی مکرر و به دنبال آن ملال آور نیست بلکه در هر بار قرائت ذوق مدار یا پژوهشی - منتقدانه این آثار، نکته‌های نوآیندی از لطایف و دقایق نهفته در ژرفنای آنها، پیش روی خاطر لذت جوی یا ذهن محقق خواننده نمایان می‌شود.

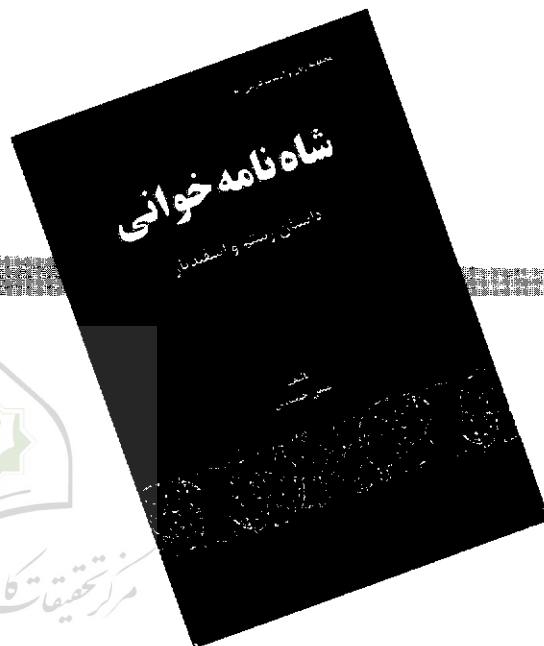
شاهنامه فردوسی، چنانکه **مثنوی** معنوی، به دلیل حجم زیاد و نیز قالب شعری آن که در کلیت خود و صرف نظر از استثناهای در مقایسه با غزل، طولانی‌تر و از نگاه ذوق، احساس، عاطفه و لذت‌بخشی (برای این دسته از خوانندگان و طالبان آثار ادبی) فروتر است - شاید حتی توسط بیشتر متخصصان ادبیات (اعم از استاد و دانشجو) یک بار هم خوانده نشده است تا چه رسد به بازخوانی و بازخوانی‌های بی‌گمان زیبایی هنری و گستردگی و عمق درونمایه **شاهنامه**، کسانی را که توفیق خواندن کامل و اندیشیده حماسه ملی ایران را داشته‌اند به سوی قرائت چندین باره آن کشانده است، در این باره، در کنار علایق، انگیزه‌ها و کوششهای فردی برخی اشخاص که بیشتر برخاسته از روحیه پژوهش و اقتضای تخصص آنهاست، باید از نقش و اهمیت جلسات «متن‌خوانی» یاد کرد که در آنها هر دو گروه از علاقه‌مندان متذوق و جویندگان پژوهشگر، ساعت‌هایی را گرد هم می‌آیند و به تناسب حجم متن و شیوه کار خویش از خرمن پربار این متون خوشه‌چینی می‌کنند که با عنایت به پیشینه چندساله و دیرپای شماری از این انجمنهای شاهنامه‌خوانی، مثنوی‌خوانی، حافظ‌خوانی و... همت مستمر برگزارکنندگان و حاضران آنها شایسته ستایش و آفرین‌گویی است.^۲

چنین انجمنهایی معمولاً دو ویژگی مشترک و مشخص دارند، نخست اینکه تعداد آنها در سراسر ایران اندک و بیشتر در

شهرهایی چون: تهران، مشهد، اصفهان، شیراز و تبریز متمرکز است و دو دیگر، فعالیتشان محفلی و در محدوده همان اعضای جلسات است و از این روی، حاصل بحث و بررسیها در اختیار همگان قرار نمی‌گیرد در صورتی که گاه از برخورد اندیشه‌ها و نظریات و نیز تجربه‌ها و تأملات سالها توجه و تمرکز، نکات تازه‌ای درباره متن مورد بررسی در این مجالس مطرح می‌شود. بر همین بنیاد انتشار کتاب **شاهنامه‌خوانی** را باید به فال نیک گرفت که دست کم در حوزه شاهنامه پژوهی - تا جایی که نگارنده می‌داند - نخستین مجموعه‌ای است که گفته‌ها و نکته‌های یکی از انجمنهای شاهنامه‌خوانی را در بر می‌گیرد.

افزون بر نام کتاب و توضیحات پیش‌گفتار، عبارت‌هایی مانند: «چندبیتی که خدمت دوستان خواندم / ص ۱۲» و «در بحثی که جلسه قبل به شناسنامه داستان رستم و اسفندیار اختصاص دادیم / ص ۵۰» نشان می‌دهد که اصل مطالب کتاب به صورت شفاهی برگزار شده است اما تفاوت مهمی که این جلسه با دیگر انجمنهای شاهنامه‌خوانی و حتی به طور کلی «متن‌خوانی» داشته، این است که به جای آغاز متن **شاهنامه** از دیباجه فردوسی و سپس پادشاهی گیومرت، کار را از داستان رستم و اسفندیار شروع کرده‌اند.

آقای بهمن حمیدی، شاهنامه پژوهی که اداره و اجرای علمی این نشستها را عهده‌دار بودند، چنانکه در پیش‌گفتار نیز آورده‌اند، «شاهنامه‌خوانی» را بر دو گونه می‌دانند. نوع نخست و رایج همان است که متن را به ترتیب موجود از ابتدا آغاز می‌کند - شیوه سنتی به تعبیر ایشان - و شیوه دوم، که آقای حمیدی پیشنهاد می‌کنند و «مبتنی بر روش‌شناسی علمی است، برای ورود به شاهنامه برنامه‌ای اندیشیده و مدون دارد و در این برنامه به دنبال راهی است که شاهنامه‌شناسی را عملی و نیز تسهیل کند.» (ص ۹)



در پیش گفتار کتاب «شاهنامه خوانی» که در اصل، سخنرانی مقدماتی آقای بهمن حمیدی قبل از آغاز خواندن متن است، پس از اشاره به دو شیوه شاهنامه خوانی، بسیار کوتاه از آشفته‌گی منابع احوال فردوسی و انگیزه اصلی استاد توس در نظم شاهنامه سخن رفته و سپس نسخه‌های مورد استناد در این جلسات معرفی شده است که به ترتیب عبارت است از: شاهنامه‌های چاپ مسکو، دکتر دبیر سیاقی و تصحیح ژول مول که با اساس قرار گرفتن چاپ مسکو، پس از توضیح بیتها اختلافهای آن دو چاپ دیگر ذکر شده است. در میانه کار نیز شاهنامه‌های آقایان قریب و بهبودی، نسخه بریتانیا به کوشش استاد محمد روشن و آقای مهدی قریب و داستان رستم و اسفندیار بر پایه دستنویس لنینگراد (۷۳۳ ه.ق) به کوشش دکتر عزیزالله جوینی به مآخذ مورد مقابله ایشان افزوده شده است.

توجه به ضبظهای چاپها و نسخ مختلف در یک انجمن شاهنامه خوانی نشان می‌دهد که روش کار این محفل، علمی‌تر و از لونی دیگر است و البته با بودن شاهنامه پژوهی چون آقای بهمن حمیدی در رأس کار، دور از انتظار هم نیست. چند صفحه پایانی پیش‌گفتار به ذکر و توضیح چند منبع برای آشنایی با شاهنامه و داستان رستم و اسفندیار اختصاص یافته است و پس از آن متن داستان آغاز می‌شود، در گزارش روایت، شارح گرامی، زیر هر یک یا چند بیت (به مناسبت پیوند معنایی و موضوعی با یکدیگر) نخست به توضیح مفردات بیت (ابیات) پرداخته و بعد معنای آنها را آورده‌اند. در پایان نیز اختلاف چاپها و گاهی تحلیلهای گزارنده محترم آمده است. این مجموعه شرح مفصل وازگانی، دستوری و موضوعی رستم و اسفندیار است، از این جهت در توضیح لغات و ترکیبات، به نکته‌های ریشه‌شناختی، دستوری، اساطیری و داستانی آنها توجه و بعضاً مطالب جدید و

بر این اساس، داستان رستم و اسفندیار را که از نظر زبانی و عناصر هنری و فکری، سیمای فردوسی را بهتر و روشن‌تر از دیگر بخشهای شاهنامه نشان می‌دهد، برای شروع کار «شاهنامه خوانی» ورود به دنیای شاهنامه پژوهی و فردوسی‌شناسی برگزیده‌اند. تردیدی نیست که اگر روش انتخابی آقای حمیدی را برای متن خوانی شاهنامه بپذیریم و به کار بندیم، «رستم و اسفندیار» مدخل آغازین خواهد بود چرا که هم از حیث هنر سخنوری و زبانی فردوسی و هم از منظر موضوعی از چنان ارزش و اوجی بهره‌مند است که به نوشته دکتر خالقی مطلق: «اگر فردوسی فقط همین یک داستان را سروده بود برای شهرت او کافی بود.»^۱ و کسانی که فرصت خواندن سراسر شاهنامه را نداشته باشند با قرائت این داستان یا همان گونه که اشاره شد به خواندن متن کامل نامه نامور برانگیخته خواهند شد و یا اینکه خود داستان را بازخوانی خواهند کرد چنانکه دکتر شفیع کدکنی می‌نویسد: «من اگر هزار بار رستم و اسفندیار فردوسی را بخوانم کوچک‌ترین احساس ملالی نمی‌کنم بلکه برعکس در هر بار، شوق خواندن و بازخواندن در من بیشتر می‌شود.»^۲ لذا برای ایجاد علاقه و انگیزه شاهنامه خوانی و آشنایی در خور با فردوسی و شاهکارش، داستان رستم و اسفندیار بهترین انتخاب است.

گره‌گشایی بیان شده^۵ ولی نظر به ماهیت شفاهی کار، از ارجاعات دقیق و اصولی به منابع - چنانکه باید - و تبعاً فهرست مآخذ تهی است.

پس از گزارش داستان، متن کامل آن آمده و نمایه نکته‌ها و اصطلاحات شرح شده و نام نامه هم به کتاب افزوده شده است. پیش‌گفتار مجموعه به همان دلیلی که گفته شد، بدون امضا و تاریخ است اما در پایان توضیحات و بررسی متن، تاریخ چهارم خرداد هفتاد و شش دیده می‌شود و پس از بازآورد متن کامل و پیوسته داستان تاریخ (۱۳۷۷-۱۳۷۲ خورشیدی) آمده است که می‌تواند زمان آغاز و پایان «رستم و اسفندیارخوانی» باشد، این فاصله چندساله میان گزارش شفاهی شاهنامه و چاپ و نشر آن به هیئت کتاب، قطعاً تفاوت دیدگاههایی را درباره بعضی گزارشهای آن حتی در نظر خود شارح محترم به وجود می‌آورد که در این یادداشت با احترام به این نخستین مجموعه مربوط به انجمنهای «شاهنامه‌خوانی» که در عین حال مفصل‌ترین شرح منتشر شده داستان رستم و اسفندیار تا به امروز است^۶ و جز از علاقه‌مندان و پژوهشگران شاهنامه، برای دانشجویان و استادان زبان و ادب پارسی هم سودمند خواهد بود، پیشنهادهایی در باب برخی توضیحات آن ارائه می‌شود:

۱. در پیش‌گفتار - در توضیح کم‌اعتباری منابع غیر از شاهنامه درباره فردوسی - نوشته‌اند: «مثلاً قدیم‌ترین اثری که نام فردوسی در آن یافت می‌شود، چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی است که به میانه قرن ششم هجری متعلق است.» (ص ۱۰) بی‌گمان مراد گزارنده گرامی از «ذکر نام فردوسی» آگاهی‌هایی در باب اوست نه صرف یادکرد نام که در آثار پیشتر از چهار مقاله هم مانند: **گرشاسپ نامه** اسدی توسی، **دیوان ازرقی هروی**، **دیوان امیر معزی**، **دیوان عثمان مختاری**، **مجمعل التواریخ و الحکمه**، **کنوز الحکمه** شیخ جام و **دیوان ادیب صابر** آمده است.^۷ اما اگر همان منظور اصلی ایشان را نیز در نظر داشته باشیم، باز کتاب عروضی نخستین منبع اطلاع درباره فردوسی نیست و مقدم بر آن، در **تاریخ سیستان** کهن‌ترین آگاهی موجود از سرگذشت استاد توس دیده می‌شود.^۸

۲. درباره داستان رستم و اسفندیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی نوشته‌اند: «واحد شاهنامه پژوهی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) نیز در کار تصحیح انتقادی متن رستم و اسفندیار است که متأسفانه تا حال کارش منتشر نشده است. (ص ۱۳) چنانکه از مقدمه مرحوم دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری بر **رزم‌نامه رستم و اسفندیار** برمی‌آید، متن داستان رستم و اسفندیار مربوط به پژوهشگاه، تصحیح زنده‌یاد استاد مینوی است که پس از ادغام بنیاد شاهنامه، نسخه آن به پژوهشگاه منتقل شده است و در آنجا نگهداری می‌شود^۹ و این‌گونه نیست که محققان پژوهشگاه به طور جداگانه به کار تصحیح این داستان پرداخته باشند، در هر حال امید است که این تصحیح از داستان داستانهای شاهنامه به زودی در اختیار شاهنامه پژوهان و علاقه‌مندان قرار بگیرد.

۳. نوشته‌اند: «واقعیت این است که شاهنامه پژوهی در ایران پیشینه‌ای دیرینه دارد.» (ص ۱۷) سابقه شاهنامه‌شناسی در جهان تقریباً نزدیک دو بیست سال است^{۱۰} که در داخل ایران با مبدأ قرار

دادن هزاره فردوسی به سال (۱۳۱۳ ه. ش) به یک سده هم نمی‌رسد، بر این پایه، شاهنامه‌شناسی - به معنی دقیق و کامل اصطلاح - در سنجش با تاریخ نظم شاهنامه، دانشی نوپا و کم سابقه است.

۴. در (ص ۱۹) آورده‌اند: «... مقوله «داستان» در شاهنامه با تعریف علمی و امروزی آن منطبق نیست و اصولاً چگونگی راه‌یابی این عنوان به شاهنامه ناروشن است.» داستان و تدوین و بازگویی آن پیش از فردوسی در ادبیات ایران - به ویژه در دوره اشکانی و ساسانی - وجود داشته است به طوری که ابن ندیم با اغراق، ایرانیان را اولین مصنفان داستان می‌شمرد.^{۱۱} در روزگار فردوسی نیز ترجمه تازی این داستانها - شاید در کنار اصل پهلوی بسیاری از آنها - موجود بوده است، از نظر سابقه خودواژه، «داستان» پیش از شاهنامه در شعر رودکی و ابوشکور بلخی آمده است:

همچنان کبتي که دارد انگيبن

چون بماند داستان من بر این
(رودکی)^{۱۲}

مر این داستان کش بگفت از خیال

ابر سبصدوسی و سه بود سال
(ابوشکور بلخی)^{۱۳}

پس ورود و کاربرد آن در شاهنامه، چندان مبهم و شگفت‌انگیز نیست.

۵. در (ص ۲۷) در بررسی گزارش فردوسی از «گرفتن رستم، رخس را» آورده‌اند: «حتی در یک بیت که الحاقی دانسته شده - اما خود حاکی از نوعی دخالت در یافتها و باورهای آیندگان است در شاهنامه - از زبان چوپان پیر گفته می‌شود:

خداوند این راندانیم کس

همی رخس رستمش خوانیم و بس»
این بیت در شاهنامه دکتر خالقی مطلق (۱۰۸/۳۳۶/۱) آقای جیحونی (۱۲۶/۲۲۶/۱) ژول مول (۱۰۹/۲۶۱/۱) و دکتر دبیر سیاقی (۱۱۹/۲۵۶/۱) در متن آمده و در چاپ مسکو تنها باناشانه [مشکوک انگاشته شده است، مشخصاتی هم که شارح محترم از بیت ارائه کرده‌اند (۷۰/۵۳۲/۲) بر اساس شاهنامه چاپ مسکوست، بر این بنیاد این پرسش پیش می‌آید که الحاقی دانسته شدن بیت مستند بر کدام چاپ یا نسخه از شاهنامه است؟

۶. درباره گشتاسپ نوشته‌اند: «او در زمان پدرش (لهراسپ) به نامزدی برادر پهلوان، نرم خو و خویش اندیش خود به نام زریر برای گاه شاهی اعتراض می‌کند و به قهر از ایران می‌گریزد.» (ص ۳۱) به استناد شاهنامه علت ناخشنودی گشتاسپ از پدرورفتن او از ایران، توجه مهرآمیز لهراسپ به دو شاهزاده کاووس نژاد و کاووسیان و ندادن تاج و تخت بدوست و در این داستان نه تنها برتری زریر بر گشتاسپ یا گزینش او به جانشینی لهراسپ مطرح نیست بلکه بار نخست گشتاسپ به خاطر زریر نزد پدر بازمی‌گردد؛
دو شاه سرفراز و دو نیک بی

نبیره جهاندار کاووس کی

بدیشان بُدی جان لهراسپ شاد

وُزیشان نکردی ز گشتاسپ یاد
(خالقی ۳۷/۶/۵ و ۳۸)^{۱۴}

۷. روین تتی اسفندیار را بر اساس سه بیت در خان چهارم، از

بازویند زرتشت دادۀ اسفندیار می‌داند: «... اسفندیار مجهز به بازویند پولادینی بود که زردشت برای گشتاسپ از بهشت آورده بود و شاهزاده به برکت این بازویند رویین تن شده بود: یکی نغز پولاد زنجیر داشت

نهان کرده از جادو آزر داشت
به بازویش در، بسته بود [بد] زردهشت
به گشتاسپ آورده بود از بهشت
بدان آهن از جان اسفندیار

نبردی گمانی به بد، روزگار»
(ص ۳۲)

بررسی بیتهای پیش و پس و موضوع داستان خان چهارم اسفندیار که پهلوان پس از بزم آرای بازویند جادو-برخلاف همتای دیگرش، رستم، که پس از ذکر نام یزدان و دیگرگونی چهارم رستم جادوگر، به ماهیت او پی می‌برد و دو نیمش می‌کند. بدون تغییر در ظاهر اهریمن او را می‌کشد، نشان می‌دهد که زردشتی اسفندیار، ابزاری است برای آگاه و آزر که در این کار از نهانکاریها و خطرات اهریمنی و نه غش رویین تنی و نه پرداختن بدان در این مقطع از داستان، با ساختن ابیات و روش

درباره ضبط بیت باید گفت که در تصحیح دکتر خالقی مطلق (۹/۲۹۲/۵) و آقای جیحونی (۹/۱۱۵۵/۳) نیز به همین صورت است اما در باب معنای بیت، نکته باریکی که حتماً باید به آن دقت داشت، این است که فعل منسوب به بلبل «بخندد همی از» است یعنی حرف اضافه «از» را به همراه خود دارد و حروف اضافه در زبان پارسی همچون سایر زبانهای هند و اروپایی -مانند انگلیسی- نقش معنایی مهمی را در جمله بر عهده دارند ولی متأسفانه در گزارش متون نظم و نثر توجه دقیق و شایسته‌ای به آنها نمی‌شود. در بیت مورد بررسی «خندیدن از» چنانکه از شواهد دیگر آن در شاهنامه نیز برمی‌آید،^۸ به معنی «خندیدن از روی استهزا، شگفتی

بدر و نمک شیرین

موضوعی آن ناهمانگ و به دور از هنر سخن سرایی فردوسی است، این نکته زمانی قابل توجه تر است که بدانیم در پندارهای مردمی رایج در ادب پارسی، نیروهای اهریمنی از آهن می‌ترسند و می‌گریزند.^{۱۵} افزون بر آن، زره پوشیهای متعدد اسفندیار در شاهنامه -با وجود داشتن ویژگی رویین بدنی- به همراه نکته‌ای از داراب نامه طرسوسی و چند بیت از نسخه شاهنامه سعدلو^{۱۶}، این فرضیه را استوار می‌کند که: علت رویین تنی اسفندیار بر بنیاد شاهنامه و شاهدی از داراب نامه، پوشیدن زرهی زخم‌ناپذیر است.^{۱۷} این توضیح را نیز باید افزود که غیر از آقای بهمن حمیدی، پژوهشگران دیگری نیز رویین تنی اسفندیار را با زنجیر زرتشتی او در شاهنامه مرتبط دانسته‌اند.

۸. درباره بیت:

بخندد همی بلبل از هر دو ان

چو بر گل نشیند گشاید زبان
آورده‌اند: «به نظر من این بیت خالی از ابهام نیست. اگر ضبط مسکو اصیل باشد باید گفت مصرع دوم بیت قبل نوعی تضاد تصویری را به نمایش گذاشته است: از یک سو گل با جنباندن سر اندوه خود را در غم بلبل نشان می‌دهد و از سوی دیگر چون با تحرک خود از افسردگی بلبل را به خنده وامی‌دارد. خنده بلبل به ویژه چون بر گل بنشیند -یعنی چهچه که بلبل در مستی و نشاط سر می‌دهد.» (ص ۴۵)

یا اندوه» است و مفهوم آن با «خندیدن» بدون هیچ حرف اضافه -که به هنگام اسناد به بلبل، معنای آواز خوانی نشاط آمیز می‌دهد- یکسان نیست.

۹. در بیت:

ندانم که عاشق گل آمد گرا بر

چو از ابر بنیم خروش هزبر
«عاشق گل» را یک ترکیب اضافی و فک اضافه «عاشق گل» دانسته و بیت را چنین معنی کرده‌اند: «نمی‌دانم که بلبل عاشق گل است یا که ابر. چرا که از ابر نیز خروش شیر (که مراد رعداست) شنیده می‌شود.» (ص ۴۶) باید توجه داشت که این بیت مفعول و مکمل معنایی فعل «گشاید زبان» در بیت پیش و زبان حال آمیخته با طنز و شگفتی و اندوه بلبل است:

بخندد همی بلبل از هر دو ان

چو بر گل نشیند گشاید زبان

«ندانم که عاشق گل آمد گرا بر

چو از ابر بنیم خروش هزبر»
بر این پایه پیشنهاد می‌شود که در مصراع نخست بیت مورد بحث «عاشق» و «گل» را جدا از هم بدانیم و بخوانیم: ندانم که عاشق، گل آمد گرا بر. که در این صورت «عاشق» مسند «گل و ابر» خواهد بود و بیت این گونه می‌تواند گزارده شود: (بلبل -با تجاهل

طنز آمیز - می گوید) زمانی که از ابر خروش و فریاد شیرآسا می شنوم، نمی دانم که گل عاشق است یا ابر؟ به بیانی دیگر، ابر عاشق به جای زاری و نیاز عاشقانه، ناز و کبر معشوق و آزار خود نشان می دهد و این شگفت آمیز و پرسش برانگیز است.^{۱۹} نکته دیگر اینکه شارح گرامی در همان صفحه و بحث مربوط به فک اضافه، «جامه خواب» را با این شاهد از شاهنامه از مقوله فک اضافه و به مفهوم «جامه خواب» آورده اند:

سه روز است تانان و آب آرزوست

مرا بر یکی جامه خواب آرزوست
(مسکو ۴/۱۰۳/۱۴۶۸)

حال آنکه به نظر می رسد در این بیت «جامه» و «خواب» حالت ترکیبی ندارند و جدا از هم هستند: «مرا بر یکی جامه، خواب آرزوست یعنی: خوابیدن بر روی جامه ای (گسترده) را آرزو دارم.

۱۰. بدردهمی باد پیراهنش

در فشان شود آتش اندر تنش

پس از اشاره به ابهام مرجع ضمیر «ش» که معلوم نیست به گل باز می گردد یا ابر، بیت را با فرض اینکه مرجع، «ابر» است^{۲۰} بدین سان معنی کرده اند: «باد پیراهن ابر را می درد و آتش تنش را که کنایه از خورشید است، آشکار می کند.» (ص ۴۷) نخست اینکه با رویکرد به تجاهل العارف «بلبل» در بیت پیشین و نیز بن مایه اساطیری نرینگی آسمان و مادینگی زمین^{۲۱}، تردیدی نمی ماند که «ابر» به عنوان نماد و نماینده آسمان مذکر، عاشق «گل» و «گل» یکی از عناصر و مظاهر زمین مؤنث است، از این روی مرجع

در بیتی از شهید بلخی هم آمده است:
ابر همی گرید چون عاشقان

باغ همی خندد معشوق وار^{۲۴}

این شاهد را نیز باید در نظر داشت که در خطبه داستان هفت خان اسفندیار از «آذرخش» به صورت «آتش دل ابر» یاد شده است.^{۲۵}

۱۱. به عشق هوا بر زمین شد گوا

به نزدیک خورشید فرمان روا

در توضیح بیت می خوانیم: «فاعل هر دو مصرع این بیت واژه «باد» است که در مصرع اول بیت قبل آمده است. پس بیت می گوید که با نبرد خورشید فرمان روا - که خود ریشه در میترائیسم دارد - گواه عشق آسمان است بر زمین.» (ص ۴۸) پیشنهاد می شود که فاعل بیت را با قرائت معروف: به عشق هوا، بر زمین شد گوا، آذرخش (آتش تن ابر) یا پاره پاره شدن ابر در بیت قبل بدانیم و بیت را چنین معنی کنیم: پاره شدن ابر و درخشش آذرخش از آن، در نزد خورشید به عاشق بودن آسمان بر زمین گواهی داد.

در فشان شود آتش اندر تنش

گزارش دقیق تر آن است که بگوییم: اثرات شکافتن ابرها و صاعقه - که باریدن باران و نمناک شدن زمین و گیاهان است - در پیشگاه خورشید گواهی خواهد داد و فعل «شد» را به اصطلاح مضارع محقق الوقوع بگیریم چون خورشید در شب وجود ندارد و عمل شهادت به هنگام طلوع آن انجام خواهد شد. البته با تصور دو حرف اضافه «به» و «بر» برای (عشق) و قرائت: «به عشق هوا بر، زمین شد گوا» فاعل بیت «زمین» - مراد باز رطوبت گلها و گیاهان آن بر اثر گریه ابر - خواهد بود.^{۲۶}

۱۲. نگه کن سحرگاه تابش نوی

ز بلبل سخن گفتن پهلوی

نوشته اند: «برای واژه پهلوی در این بیت و نیز در ابیات دیگری از شاهنامه، سه گونه تفسیر قائلند.» (ص ۴۹) و سپس سه معنی را به ترتیب: پهلوانی، زبان پهلوی و شاهوار و شایسته بزرگان آورده اند، اما شاید بتوان در این بیت گزارش دیگری را نیز

ضمیر «ش» ابر عاشق در بیت قبل است که باد، آتش عشق او را به عنوان گواه این مهرورزی آشکار می کند. دیگر اینکه مراد از «آتش تن ابر» آذرخش است نه خورشید، چون این رویداد در شب تیره و بارانی و پر از باد و نم تصویر شده و بدیهی است که در شب تار، خورشید نمی تواند از پشت ابر پدیدار شود. جالب است که در مسمطی از منوچهری دامغانی نیز، ابر عاشق باغ است و آتش دل (= صاعقه) خویش را به معشوق می نمایاند:

باغ معشوقه بد و عاشق او بوده سحاب... / آتشی داشت به دل دست زد و دل بدرید / تا به دیده بت او آتش پنهان بدید^{۲۲}
در مقدمه گرشاسب نامه اسدی توسی هم به عشق ابر بر زمین اشاره شده است:

زمین است گنج خدای جهان

همان از زمین است فخرشهان

... همش عاشق است ابر با درد و رشک

کش از دیده هزمان بشوید به اشگ^{۲۳}

برای «پهلوی» فرض کرد و آن نام آهنگی در موسیقی است، چنانکه در این نمونه‌ها دیده می‌شود:
سریندگان ره پهلوی

زبس نغمه داده نوارا نوی
(نظامی)^{۲۷}

بلبل ز شاخ سرو به گلبنگ پهلوی

می خواند دوش درس مقامات معنوی
(حافظ، غزل ۴۸۶ بر اساس تصحیح علامه قزوینی)
در این صورت «سخن گفتن پهلوی بلبل» آواز زیبا و دلکش این پرنده است که همچون لحن موسیقایی «پهلوی» گوشنواز و موزون است. همچنین ایشان میان چهچه و آواز رسای پهلوانی یا شاهوار در این بیت رابطه منطقی تری می‌بینند تا میان بلبل و زبان پهلوی (ر.ک: ص ۴۹) ضمن پذیرش این نکته، باید گفت که پیوند بلبل و زبان پهلوی که بر بنیاد دیدگاهی، برخاسته از همانندی آواز این پرنده با وردخوانی موبدان زرتشتی است،^{۲۸} باز در شعر پارسی سابقه دارد:

بلبل به زبان پهلوی با گل زرد

فریاد همی کند که می باید خورد
(خیام)

بر گل نوزند و اف مطربی آغاز کرد

خوانده به الحان خوش نامه پازند و ز ند

(سوزنی)^{۲۹}

مهم تر از این سنت گونه ادبی، این مطلب منقول از دکتر سرکاراتی است که: «در متون ودایی هم، آواز روحانیان (karavan) در ستایش ایزدان به صورت پرندگان خوش آواز تشبیه شده است.»^{۲۹}

۱۳. چو از خواب بیدار شد تیره شب

یکی جام می خواست و بگشاد لب

چنین گفت با مادر، اسفندیار

که با من همی بد کند شهریار

درباره این دوبیت آورده اند: «فاعل هر سه جمله بیت چهارم، اسفندیار است که در بیت دوم آمده و به قرینه حذف شده است.» (ص ۵۳) با رویکرد بدین که در بیت دوم:

که چون مست باز آمد اسفندیار

دژم گشته از خانه شهریار

از بازگشت اسفندیار از نزد پدر سخن رفته است، پیشنهاد می‌شود که فاعل مصراع: «چون از خواب بیدار شد تیره شب» را «کتابیون» بدانیم که در بیت پیش شناسانده شده است:

کتابیون قیصر که بد مادرش

گرفته شب و روز اندر برش

و فاعل سه مصراع دیگر را «اسفندیار» بگیریم. بر این پایه گزارش بیت چنین می‌تواند باشد: وقتی که کتابیون - به سبب سروصدای مست باز آمدن اسفندیار از کاخ گشتاسپ - بیدار شد، اسفندیار جام باده‌ای طلب و شروع به سخن گویی کرد.

۱۴. در بیت:

بشد پیش گشتاسپ، اسفندیار

همی بود بارامش و می گسار

درباره صورت «بشد/نشد» در آغاز مصراع نوشته اند: «...ولی

ضبط «نشد» در دو نسخه دیگر ماقبل تأمل جدی است.» (ص ۶۳) برای آگاهی ایشان و خوانندگان گران سایه اشاره می‌شود که دکتر خالقی مطلق بر اساس دست‌نویسهای: قاهره (۷۴۱)، توپقاپوسرای (۹۰۳)، بریتانیا (۸۴۱)، پاریس (۸۴۴)، انستیتوی خاورشناسی شوروی (۸۴۹) و برلین (۸۹۴ هـ) ضبط «نشد» را به متن تصحیح خویش برده اند (خالقی ۴۲/۲۹۵/۵) همچنان که آقای جیحونی (۴۲/۱۱۵۷/۳) به پیشنهاد نگارنده، قرینه‌ای که ضبط «نشد» را برتر می‌دارد. اشاره‌ای است که در بیتی دیگر از این داستان به جدایی ایوان و اقامتگاه اسفندیار از آن گشتاسپ رفته است:

ز پیش پدر بازگشت او به تاب

چه از پادشاهی چه از خشم باب

به ایوان خویش اندر آمد دژم

لبی پر زیاد و دلی پر زغم

(خالقی ۳۰۵/۵ و ۱۶۲/۳۰۶ و ۱۶۳)

در بیت مورد بحث نیز، اسفندیار که به گفته چند بیت پیش، از بارگاه گشتاسپ بازگشته است، بی‌گمان در ایوان ویژه خویش:

دوروز و دو شب باده خام خورد

بر ماه رویش دل آرام کرد

بر این اساس: نشد پیش گشتاسپ...

۱۵. همی در دل اندیشه بغزایدش

همی تاج و تخت آرزو آیدش

در بخشی از توضیح بیت آمده است: «ش، در هر دو فعل ضمیر مفعولی است که به اسفندیار باز می‌گردد و معادل «او را» است.» (ص ۶۴) پیشنهاد می‌شود در مصراع نخست، «ش» را مضاف الیه «دل» بدانیم که به ضرورت شعری از جایگاه اصلی خویش جدا شده است (اصطلاحاً: رقص/جهش ضمیر) و در مصراع دوم، ضمیر فاعلی که این گونه از کاربردهای ضمیر متصل سوم شخص مفرد از ویژگیهای سبکی و دستوری شاهنامه است.^{۳۰}

۱۶. درباره عنوان «دستان» برای زال نوشته اند: «چگونگی نام گذاری دستان در شاه‌نامه ناروشن است. نخستین ابیاتی که در آنها از «دستان» یا «زال» یاد می‌شود ابیاتی است که در شاه‌نامه مسکو الحاقی تشخیص داده شده اند و نیز چنان‌اند که ابهام نام گذاری را رفع نمی‌کنند.» (ص ۷۲) اگر همان بیت‌های برافزوده، اساس بررسی وجه تسمیه این عنوان در شاهنامه قرار بگیرند، ابهام چندانی برجای نمی‌ماند، چون به استناد دو بیتی که در نسخه‌های توپقاپوسرای (۷۳۱) پاریس (۸۴۴) برلین (۸۹۴) و بریتانیا (۸۴۱) آمده است، سیمرغ به زال می‌گوید که چون پدرت (سام) با تو مکر و حيله کرد، من نام تو را «دستان: چاره» نهادم: نهادم ترانام دستان زند

که با تو پدر کرد دستان و بند

بدین نام چون بازگردی ز جای

بگو تات خواندیل رهنمای

(خالقی ۱۷۱/۱ حاشیه ۴)

۱۷. در (ص ۸۱) در توضیح «فره» آمده است: «نخستین انسانی که مشمول فرآهورایی شد، هوشنگ پیشدادی بود و به روایت شاه‌نامه، گشتاسپ کیانی آخرین پادشاهی بود که از این نیرو بهره داشت.» بر بنیاد شاهنامه، پیش از هوشنگ، گیومرت، نخستین شهریار - اتسان دارای فرآیزدی است:

همی تافت زو فر شاهشهی

چو ماه دو هفته ز سر و سهی
(خالقی ۱۰/۲۲/۱)

همچنین گشتاسپ نیز آخرین پادشاه فره مند شاهنامه نیست
و پس از وی بارها به برخوردارای شهریاران دیگر از این نیروی
اهورایی اشاره شده است.^{۳۱}

۱۸. در این بیت:

میانش به خنجر کنم بدو نیم

نباشد مرا از کسی ترس و بیم

درباره «بدو» نوشته اند: «یعنی به دو که دال برای پرشدن وزن
شعر مشدد خوانده می شود و هم از این روی باید روی هم نوشته
شود.» (ص ۸۳) پیشنهاد می شود که آن را - چنانکه دکتر خالقی
مطلق (۸۸/۲۹۹/۵) آورده اند - به دو نیم و بنویسیم و با کمی اشباع
«به» بخوانیم تا وزن تکمیل شود و نیازی به قرائت گوش آزار
beddo نباشد.^{۳۲}

۱۹. سوی گنبدان دز فرستادیم

ز خواری به بدکارگان دادیم

در این بیت «بدکارگان» را جمع «بدکاره» و زندان بانان و
دژخیمان گنبدان دز دانسته اند (ص ۸۶). آیاتمی توان بارویکرد به
ترجمه بنداری از این دژ به «حصن النساء: زندان زنان» و توضیح
تاریخ طبری «الحصن الذی فیہ حبس النساء» و نیز تحلیل ریشه شناختی
فون اشتاکلبرگ و دکتر سرکاراتی درباره جزء نخست ترکیب نام
دژ که احتمال داده اند مخفف «کنیندان» به معنی «بند و زندان
کنیزکان» باشد،^{۳۳} «گنبدان دژ» را در اصل زندان زنان شمرد که
گشتاسپ، اسفندیار را برای خوار داشت بیشتر بدان جای فرستاده
است؛ بر بنیاد این قراین، شاید بتوان گفت که مراد از «بدکارگان»
نیز در بیت مورد بحث «زنان تباهکار» زندانی در آن دژ است،
چنانکه مفرد واژه (=بدکاره) نیز به استناد لغت نامه مرحوم دهخدا
برای زن بدعمل به کار می رود.

۲۰. در (ص ۱۳۶) درباره «ساروان» نوشته اند: «مربک است از
سار+وان. سار همان سراسر است که قبلاً به آن پرداخته ایم. وان یابان،
پسوند صفت فاعلی است به معنی دارنده و نگهبان، پس ساروان
یا ساریان یعنی دارنده سر که منظور دارنده سالاری و ریاست
است.»

پیشنهاد می شود «سار» را به معنی «شتر» و «ساروان/بان» را
«شتربان» معنی کنیم، واژه «سار» در این معنی، به طور جداگانه در
بیتی از کیلیه و دمنه رودکی هم به کار رفته است:

داشتی آن تاجر دولت شعار

صد قطار سار اندر زیر بار

(دیوان، همان، ص ۷۹)

۲۱. درباره واژه «خاور»، آمده است: «خوروران (xwār-varān)

یا خوربران (xwār-barān) به معنی جای بر آمدن خورشید (مشرق)
حاصل آمده است.» (ص ۱۵۷) به نظر می رسد که صورت پهلوی
این واژه به معنی «برنده خورشید» و در نتیجه «مغرب» باشد،
چنانکه شادروان دکتر معین نیز در فرهنگ فارسی، این معنی را
برای xwār-varān آورده اند. دقت در اجزای خود ترکیب هم این
مفهوم را استوار می کند: خور (=خورشید) و ران (=بران) و روی
هم خورشید بران، «خاور» به معنی «مغرب» در این دو بیت از

رودکی آشکارا دیده می شود:

مهر دیدم بامدادان چون بتافت

از خراسان سوی خاور می شتافت

نیمروزان بر سر ما برگذشت

چون به خاور شد زمانا دیده گشت

(دیوان، همان، ص ۴۷)

۲۲. کنون من زایران بدین آمدم

نبدشاه دستور تادم زدم

«دم زدن» را در اینجا «امتناع کردن و سرپیچی کردن» گزارش
کرده اند (ص ۱۶۳) که پیشنهاد می شود به استناد کاربردهای
گونگون آن در شاهنامه به معنی «درنگ و تعلل» گرفته شود،^{۳۴}
چنانکه خود ایشان در توضیح معنای بیت به این مفهوم آورده اند.
افزون بر این، توجه به شاهد همانند دیگر - با همان استعمال
دستوری ویژه (دم زدم) - و نیز اشاره اسفندیار به فرمان گشتاسپ
درباره درنگ نکردن در سیستان، پیشنهاد مذکور را استوارتر
می کند:

چنین گفت کز نزد تور آمدم

نفرمود تایک زمان دم زدم

(خالقی ۹۲۵/۱۴۶/۱)

به زاول نفرمود ما را درنگ

نه با نامداران این بوم جنگ

(خالقی ۵۰۳/۳۳۳/۵)

۲۳. که من زین پشیمان کنم شاه را

برافروزم این اختر و ماه را

در گزارش مصرع دوم می خوانیم: «ماه در اعتقادی
گسترده تر نماد روشنایی است در دل شب و به نظر می رسد که
در این بیت نیز به همین ویژگی آن توجه شده است. زیرا اسفندیار
می گوید من سوگند می خورم که با فروختن ستاره و ماه، آسمان
تیره مناسبات تو و شاه را روشن کنم.» (ص ۱۶۴) و سپس به نظر
دکتر خالقی مطلق - بر اساس رزم نامه رستم و اسفندیار - اشاره
کرده اند که «اختر و ماه» را کنایه از «بخت و اقبال» می دانند.

به پیشنهاد نگارنده با توجه به دو بیت دیگر از شاهنامه که در
آنها ترکیب «تیره دیدن/گشتن: اختر و ماه و هور» به کنایه از
«بخت برگشتگی و تیره روزی» به کار رفته است، عقیده دکتر
خالقی مطلق درباره «اختر و ماه» در ترکیب «بر افروختن اختر و
ماه» که دقیقاً متضاد آن دو تعبیر دیگر است، قابل قبول تر است:

بیامد دژم از بر گاه اوی

همه تیره دید اختر و ماه اوی

(مسکو ۷۴۸/۱۱۶/۲)

که بگسستی از تن دل و زور من

چنین تیره گشت اختر و هور من

(خالقی ۹۲۴/۵۹/۴)

۲۴. بپوشید زربفت شاهنشهی

به سر بر نهاد آن کلاه مهی

درباره واژه «مهی» آورده اند: «در این بیت به ضرورت رعایت
قافیه، مهی باید مهی خوانده شود که ظاهر آن نوعی نقص قافیه است/
ص ۱۷۰ چون قافیه دارای حرف الحاقی و به اصطلاح موصوله

است، رعایت حرکت حذو واجب نیست و قرائت «مهی» به همان تلفظ اصلی آن، ایرادی در قافیۀ بیت ایجاد نمی‌کند. این نقص و تغییر قرائت ناشی از ضرورت قافیۀ زمانی است که «مه» و «شاهنشه» بدون هیچ حرف اضافه‌ی دیگر در محل قافیۀ قرار بگیرد.

۲۵. زدیده بیامد به درگاه رفت

زمانی به اندیشه برزین بخفت
در توضیح «بخفت» آمده است: «ظاهراً «سرش را گذاشت و چشمانش را بست» معنی می‌دهد.» (ص ۱۷۳) پیشنهاد می‌شود که باتوجه به کاربرد دیگری از این واژه در شاهنامه، آن را «خمیدن» معنی کنیم:

چو شد سال آن پادشاه بر دو هفت

به پالیز آن سرو یازان بخفت
(مسکو ۲۰/۲۶۳/۷)

پس از توضیح این نکته که به مستند بیت مورد بحث می‌توان گفت «نبیره» در شاهنامه به معنی «فرزند بلافصل» نیز به کار رفته است، درباره‌ی شرط استعمال این واژه به معنی رایج تر خود (=نوه) در این بیت نوشته‌اند: «... یا بگویم پدیده‌ی «رویین تنی» در شاهنامه پدیده‌ای خیلی جدی و خاص نیست و به عنوان یک صفت عام به گشتاسپ نیز داده شده است.» (ص ۱۷۷)

جهت آگاهی باید اشاره کرد که «رویین تنی» در شاهنامه دو کاربرد جداگانه دارد: درباره‌ی اسفندیار، یگانه پهلوانِ رویین بدن اساطیر و حماسه ملی ایران به معنی واژگانی و ویژه‌ی خویش و در اطلاق به دلاوران و پهلوانان دیگر به مفهوم عام و کنایی نیرومند و استوار که در نمونه‌هایی از این سان دیده می‌شود:

بفرمود کان کو کمند افگن است

به رزم اندرون گرد رویین تن است
(خالقی ۱۶۵/۱۲/۳۱)

مهی دل پند

۲۷. در همان بیت: چنین داد پاسخ که من بهمنم... درباره‌ی «نبیره»، آمده است: «من جایی نبیره را به معنی فرزند نیافتم و اگر کاربرد واژه در این بیت درست باشد و بیت الحاقی یا تحریف شده نباشد، بیتی نمونه و بی‌قرینه است.» (ص ۱۷۷) تاجایی که نگارنده جست و جو کرده و یافته است، در بیتی از فرخی سیستانی درباره‌ی «امیر ابوالاحمد محمد بن محمود غزنوی» که فرزند سلطان محمود است، واژه «نبیره» در معنی «پسر بلافصل» به کار رفته:

امیر عالم عادل نبیره خسرو غازی

جلال دولت عالی امین ملت تازی^{۳۶}

در ضمن از نظر اصالت بیت، دکتر خالقی مطلق (۳۱۵/۳۱۸/۵) و آقای جیحونی (۳۱۳/۱۱۶۷/۳) هم آن را به همین صورت و در متن آورده‌اند. بنداری نیز در برگردان بیت هر دو معنی پسر و نوه را آورده است: «فقال انا بهمن بن اسفندیار، حافل الملک گشتاسپ».^{۳۷}

۲۸. خورش چون بدین گونه داری به خوان

چرا رفتی اندر دم هفت خان؟

درباره نبودن بهمن در هفت خان اسفندیار بر خلاف گفته رستم در این بیت نوشته‌اند: «هیچ نشانی از اینکه بهمن همراه

در این صورت معنای مصراع دوم نیز چنین می‌شود که: زال، مدتی نگران و تأمل‌کنان بر روی زین اسب خم شد. گزارنده محترم پس از شرح چند بیت مربوط، با اشاره به اینکه ضبط شاهنامه دکتر دبیر سیاقی «بکفت» است، معانی مختلف این واژه را - حتی در خاص‌ترین شکل به معنی منفجر شدن و ترکیدن - آورده و نوشته‌اند: «حتا اگر این معنی [ترکیدن] نیز از بیت مستفاد شود، باز با «سر به زین اسب نهادن» منافات دارد.» (ص ۱۷۴) درباره‌ی این ضبط که در چاپ دکتر خالقی مطلق نیز آمده است: زمانی پیراندیشه برزین بکفت (۳۰۲/۳۱۷/۵) باید گفت که یکی از معانی واژه «کفتن» در دوره میانه «افتادن» بوده که به استناد این بیت فردوسی می‌توان گفت به پارسی دری نیز رسیده است.^{۳۵} بر همین بنیاد «برزین کفتن» یعنی: بر روی زین افتادن، و «کفت» در اینجا با هیچ یک از معانی مشهور آن ارتباط ندارد.

۲۶. در بیت:

چنین داد پاسخ که من بهمنم

نبیره جهاندار رویین تنم

اسفندیار هفت خان را پیموده باشد، نیست. حتی در مجلد ششم، صفحه ۲۱۳ تصریح شده است که چون اسفندیار از هفت خان بازگشت دو هفته در نزدیکی ایران چشم به راه سه پسر خود ماند تا به پیشوازش بیایند... این بیت یکی از ابهامات جدی داستان رستم و اسفندیار است. (ص ۱۹۵) چنین می نماید که بیتهای مستند ایشان، برعکس، گشاینده ابهام و دشواری این بیت باشد، چون بر پایه داستان هفت خان اسفندیار، پهلوان روین تن پس از دریافت پاسخ نامه خویش از گشتاسپ، روین دژرامی سوزاند و سپس:

سه پور جوان را سپهدار گفت

پراگنده باشید با گنج جفت

به راه ار کسی سر بیچد ز داد

سرانشان به خنجر برید شاد

شماره سوی بیابان برید

سنانها چو خورشید تابان برید

سوی هفتخوان من به نخجیر شیر

بیایم شماره مپوید دیر

(مسکو ۸۱۱-۸۰۸/۲۱۳/۶)

این نشان می دهد که سه پسر اسفندیار- از جمله بهمین- در داستان هفت خان و گشودن روین دژ همراه وی بوده اند، ولی به هنگام بازگشت به ایران از او جدا می شوند، چون اسفندیار آنها را از راه بیابان می فرستد و خود دوباره از مسیر هفت خان به ایران باز می گردد و چون پسرانش دو هفته، پس از وی به نزدیک ایران می رسند بر آنها خشمگین می شود^{۳۸}، نه اینکه چون دیر به پیشوازش آمده اند، بر می آشوبد- چنانکه شارح گرامی نوشته اند- بر اساس این قرینه می توان گفت چند جایی هم که در روایت هفت خان به همراهی و یاری «پسر» اسفندیار اشاره شده، مراد به طور عموم فرزندان پسر اوست و نه فقط یکی از آنها.^{۳۸}

۲۹. مصراع دوم این بیت را:

بخندید رستم، بدو گفت: شاه

ز بهر خورش دارد این پیشگاه

چنین گزارده اند: «... شاه (در اینجا اسم عام است و بر همه شاهان اشاره دارد) دستگاه پادشاهی خود را برای خوردن و خوراک بر پامی کند.» (صص ۱۹۵ و ۱۹۶) پیشنهاد می شود که «شاه» را خطابي احترام آمیز برای «بهمین» و در نتیجه در این بیت، عنوانی معرفه و مخصوص بدانیم و بیت را این گونه معنی کنیم: رستم خندید و گفت: شاه (= بهمین) این دستگاه و آراستگی و تکلف را برای خوردن دارد، به بیانی دیگر: این همه برای پذیرایی از شاه (بهمین) و خوردن او فراهم آمده است

آمدن صفت «این» قبل از «پیشگاه» نشان می دهد که سخن

رستم، عمومی و کلی نیست و به همین دستارخوان خویش اشاره دارد و مخاطب او نیز مهمانش است. همچنین عنوان «شاه» در کاربردهای احترامی برای افرادی که پادشاه نیستند (عموماً شاهزاده) باز... شاهنامه سابقه دارد:

به دیدار شاه (= اسفندیار) آمده ستش نیاز

ندانم چه دارد همی با تو راز؟

(خالقی ۴۶۳/۳۳/۵)

۳۰. به گیتی بر آن سان که اکنون تویی

نباید که داری سر بدخویی

درباره ترکیب «سر بدخویی» آورده اند: «اضافه ای استعاری است که در آن بدخویی (= بدخلقی) به سر انسان تشبیه شده است.» (ص ۲۰۳) پیشنهاد می شود که «سر» را به معنای مجازی «اندیشه و قصد» و «سر بدخویی داشتن» را «در فکر بدمنشی بودن» بدانیم، چنانکه «سر چیزی داشتن» کنایه ای است به مفهوم: در قصد و اندیشه چیزی بودن، نه اینکه «سر» و «داشتن» را به ترتیب به معنای اصلی «عضوی از بدن» و «تصاحب کردن و در اختیار گرفتن» بپردازیم.

۳۱. ز گفتارت آنگه بدی بنده شاد

که گفتمی که چون تو ز مادر نژاد

در شرح بیت آمده است: «برخی از شاه نامه پژوهان در شرح

این بیت «بنده» را معادل «من» دانسته اند و شرح خود را بر همین «فاعل» بنا نهاده اند ظاهراً «بنده» در اینجا به جای «بندگان» به کار

رفته است...»

اگر این دریافت درست باشد «گفتمی» نیز به جای «می گفتند»

استفاده شده است و بیت چنین معنی می دهد: از سخن تو آن زمان بندگان [که من نیز یکی از آنانم] شاد بودند که می گفتند کسی چون تو از مادر زاده نشده است. (ص ۲۰۶) به نظر می رسد که بر اساس این ضبط، همان معنای دیگر گزارندگان داستان پذیرفتنی تر باشد که «بنده» را «من = رستم» می گیرند و بیت را چنین معنی می کنند: من، آن گاه از سخنان تو (= اسفندیار) شادمان می شدم که مرا می ستودی و می گفتمی که بی همال هستی. گزارش شارح گرامی تا حدی با ضبط بیت در چاپ دکتر دبیر سیاقی و دکتر خالقی مطلق- و نه مسکو- هم خوان است:

ز گفتار آنکس بدی بنده شاد

که گفتمی که چون تو ز مادر نژاد

یعنی من (= رستم) از سخنان آن کسی شاد می شدم که

می گفت تو (= اسفندیار) همتا نداری. همچنین ایشان بر اساس گزارش نسبتاً تأویل آمیزی که از بیت - به همان صورتی که در چاپ مسکو آمده - به دست داده اند، در توضیح این بیت هم:

از آن پندها داشتم من سپاس

نیایش کنم روز و شب در سه پاس

نوشته اند: «... در واقع رستم برای اسفندیار پیام می فرستد که

من در سراسر روز نماز گزار نام نیک و آوازه مردانگی تو بوده ام.»

(صص ۲۰۶ و ۲۰۷) که پیشنهاد می شود با رویکرد به معنایی که از

بیت پیشین ارائه شد، چنین توضیح داده شود: من (= رستم)

به سبب آن سخنان ستاینده و بزرگ دارنده شبانه روز سه نوبت

برای تو (= اسفندیار)، دعا می کردم.

۳۲. از آن سان که من گردن زنده بیل

بیستم، فگنده به دریای نیل

در این بیت در ابهام جدی یافته اند، نخست: بستن گردن زنده

بیل که در داستانهای پهلوانی رستم دیده نمی شود و دیگر: افکندن

آن به رود نیل که ابهام نخستین با ضبط: «شکستم، فگندم به دریای

نیل» برای مصراع دوم در چاپ ژول مول و دکتر دبیر سیاقی رفع

شده است، چون به روایت کشته شدن بیل سپید به دست رستم

اشاره دارد، ولی دشواری دومین همچنان در نظر شارح گرامی

باقی است و آن را چنین توجیه کرده اند: «این یک نیز شاید از

احکام قافیه باشد که «نیل» را مقابل «بیل» نشانده است.» (ص ۲۱۲)

پیشنهاد می شود که «دریای نیل» را استعاره ای مبالغه آمیز از خون پیل کشته شده به دست رستم بدانیم و بیت را چنین گزارش کنیم: گردن فیل را شکستم - البته با ضیبط «شکستم...»^{۳۹} و او را در خون بسیار خویش غرقه کردم. این پیشنهاد ابهام زداز آن روی است که «نیل = رود نیل» در شاهنامه باز به استعاره از خون فراوان پیل به کار رفته است:

اگر هم نبردش بود زنده پیل

بر افشاند از تارک پیل، نیل
(مسکو ۵۸۰/۲۵۲/۶)

۳۳. در توضیح این بیت:

بدو گفت کز مردم سرفراز

نزیبید که بازن نشیند به راز
آمده است: «و رود غیر منتظره عنصر اندیشگی اسفندیار درباره زن، ظاهراً متن را دچار نوعی ابهام کرده است که می توان آن را در میان انواع ابهامات، ابهام موضوعی نامید... من گمان می کنم که فردوسی عمداً اسفندیار را به بیان چنین ناروایی برانگیخته است تا تلاطم روحی و نیز سبکی دید او را نسبت به زن یادآور شود.» (ص ۲۳۰) پرسش نگارنده این است که آیا نمی توان این سخن اسفندیار را به هنگام خشم و خروش، مربوط به مشورت و رازگویی خویش (مردم سرفراز) با مادرش کنایون (زن) دانست که سرانجام باعث آزرده گی و این بیان اسفندیار می شود: که پیش زنان راز هرگز مگوی

چو گوئی سخن بازیابی به کوی
چنانکه در اینجانبی بهمین درزمینه موضوعی که بیشتر مادرش را پس از بحث در آن باره نکوهیده بود، خوار می کند و کودک می خواند.

۳۴. که روی سیاوش اگر دیدمی

بدین تازه رویی نگر دیدمی
پس از بحث درباره صورت های سیاوش، سیاوش و سیاوخش در چاپ های دیگر چنین نتیجه گیری کرده اند: «به هر حال یا باید گفت که «روی سیاوش گردیدمی» یا «که روی سیاوش اگر دیدمی» من شکل نخست را به زبان فردوسی و به زبان هنر نزدیک تر می دانم.» (ص ۲۳۴) دکتر خالقی مطلق (۵ / ۳۳۲ / ۴۸۱) صورت «سیاوخش» را در متن آورده و در گفت و گویی در سمینار ایران شناسی (پاریس، سپتامبر ۱۹۹۹) به صراحت اشاره کرده اند که: «... ما می توانیم صد در صد مطمئن باشیم که فردوسی (سیاوش) نگفته است بلکه یا (سیاوخش) گفته و یا (سیاوش) یعنی اگر به هجای بیشتری احتیاج داشته، سیاوخش را به کار برده و اگر کوتاه تر می خواسته بگوید سیاوش را به کار می برده است... اگر شما یک مطالعه ای در قوافی شاهنامه انجام بدهید، می بینید که از سه صورت سیاوش و سیاوش و سیاوخش، صورت سیاوش الحاقی است.»^{۴۰}

۳۵. دو گیتی به رستم نخواهم فروخت

کسی چشم دین را به سوزن ندوخت
درباره مصراع دوم نوشته اند: «به کنایه یعنی دین چشم دارد و ناظر بر رفتار ماست. از این رو من که اسفندیار باشم قادر نیستم

بیرون از حوزه فرمانهای دینی عمل کنم.» (ص ۲۶۱) پیشنهاد می شود با عنایت به مصراع نخست که اسفندیار می گوید: دو جهان را - که بسیار ارزشمند است - به خاطر رستم از دست نخواهم داد، معنای «دین را به سبب چیزی کم ارج و نادرخور نادیده گرفتن» را نیز برای کنایه «چشم دین را به سوزن دوختن» در نظر داشته باشیم. نیازی به گفتن نیست که در این گزارش، «سوزن» به نماد چیز کم ارزش انگاشته شده است تا توازن مفهومی دو مصراع حفظ شود.

۳۶. در بخشی از توضیحات «ببر بیان» آمده است: «در مثنوی «برزنامه» منسوب به «خواجه عمید عطاء بن یعقوب» (عطایی رازی) شاعر قرن پنجم «ببر بیان» ظاهراً در وجه وصفی و «بیان» برای «ببر» به صورت صفت به کار رفته است.» (ص ۲۷۳) و سپس دو بیت مربوط را آورده اند.

پیش از برزنامه، در خود شاهنامه نیز «ببر بیان» به معنای جانور درنده با کاربردی که «بیان» را وصفی برای «ببر» نشان می دهد، دیده می شود:

بدو گفت پیران که شیر زان

نه درنده گرگ ونه ببر بیان
(خالقی ۳ / ۴۴۳ / ۳۴۸)

۳۷. نگه دار ایران و توران منم

به هر جای پشت دلیران منم
در این بیت پس از اشاره به نظر چند تن از شارحان، صورت «توران و ایران» در مصراع نخست را از نگاه قافیه، خوش آهنگ تر شمرده و نوشته اند: «دشمن بودن رستم با «تورانیان» نیز بحث کش داری را دامن می زند که از حوصله کار ما بیرون است و من گمان نمی کنم موجه باشد.» (ص ۲۷۸) حال آنکه اشکال معنایی بیت بر سر همین نکته است که چگونه رستمی که در تمام دوره شهریاری افراسیاب با تورانیان جنگیده و جهان پهلوان دشمن فکن ایرانیان در نبرد با تورانیان بوده است، در اینجا پشتیبان آنها نیز دانسته شده است؟ از سوی دیگر، کتاب شاهنامه خوانی چنانکه از عنوان فرعی و توضیح آن در داخل کتاب بر می آید شرح مفصل و از گانی، دستوری و موضوعی داستان رستم و اسفندیار است و بر همین بنیاد باید حوصله چنین بحثهایی را برای توضیح دشواری و رفع ابهام بیتها داشته باشد. درباره مصراع مورد بحث با توجه به آشفتگی نسخ، شاید تنها راه رسیدن به صورت درست، استفاده

مور و ماه ادب را گم کرد

۴۱. در گزارش بیت:
همی از پی شاه، فرزند را

بکشم دلیر خردمند را
آمده است: «بیت ۶۷۰ که در آن گفته می‌شود «فرزند دلیر
و خردمند خود را به خاطر شاه کشتم» یکی از قراینی است که
گروهی از شاهنامه پژوهان به آن استناد می‌کنند تا ثابت کنند که
«رستم به هنگام دریدن پهلوی سهراب او را می‌شناخته است» من
تصور می‌کنم که سیاق کلام در این بیت زائیده تنگناهای شعری
است و در برابر دهها شاهد نیرومند دیگر که همگی بر پوشیده
بودن هویت سهراب حکایت دارند، تاب هم سنگی ندارد.»
(ص ۳۱۲) بدون اینکه وارد بحث آگاهی یا ناآگاهی رستم در
کشتن سهراب بشویم، تنها اشاره می‌شود که بی‌تی هم مضمون با
بیت مورد بررسی، یک بار در خود شاهنامه از زبان زال به
کیخسرو و بار دیگر در بهمن نامه ایران‌شان (شاه) بن ابی‌الخیر از

از «تصحیح قیاسی» است،^{۴۱} همچنان که دکتر خالقی مطلق
(۶۰۱/۳۴۱/۵) و آقای جیحونی (۶۰۰/۱۱۷۹/۳) بر این اساس ضبط
معنی دار و صحیح: «نگهدار ایران و نیران منم» را برگزیده‌اند. در
این ضبط «ایران، به معنای شهر ایران» چونان پایتخت کشور ایران
و «نیران» در معنی شهرهای دیگر این کشور-غیر از پایتخت آن- و
گزارش مصراع چنین است: من پشتیبان همه کشور ایران و
شهرهای آن (اعم از پایتخت و جز آن) هستم. «ایران» به معنای
یاد شده در شاهنامه سابقه کاربرد دارد:
و را کرد پدرود وزیران برفت

سوی زاوولستان خرامید تفت
(خالقی ۲۸۷۷/۲۸۵/۳)

۳۸. به دست چپ خویش بر، جای کرد
زرستم همی مجلس آرای کرد
مصراع دوم را چنین گزارده‌اند: «و برای او مجلس را آرایش

همگام از ده کشته

زبان رستم و این بار خطاب به فرزند اسفندیار، بهمن، آمده است:
چو سهراب فرزند کاندز جهان
کسی را نبود از نژاد مهان
بکشت از پی کین کاوس شاه
ز دردش بگرید همی سال و ماه
(خالقی ۲۸۶۲/۳۵۴/۴ و ۲۸۶۳)

کرد.» (ص ۲۸۲) پیشنهاد می‌شود که این گونه معنی کنیم: بارستم،
مجلس خویش را آراست، «مجلس آرای» به معنی «زینت دهنده»
مجلس» باز در شاهنامه به کار رفته است:
دریغ آن بروکتف و بالای شاه

دریغ آن رخ مجلس آرای شاه
(مسکو ۷/۳۴۹/۷ و ۷۶۹)

۳۹. بکشتش به طوس اندرون اژدها

که از چنگ او کس نیابد رها
درباره این بیت اژدهاکشی سام است، می‌خوانیم: «اما اینکه
«توس» در این بیت کجاست، بر ما روشن نیست.» (ص ۳۰۰) در
داستان زال و رودابه، سام در نامه‌ای به منوچهر داستان این
اژدها فکنی خویش را به تفصیل بازگفته که در انجام محل ظهور و
کشته شدن پتیاره، کشف رود ذکر شده است:
چنان اژدها کو ز رود کشف

برون آمد و کرد گیتی چوکف
(خالقی ۹۹۸/۲۳۲/۱)

بر این پایه، از آنجایی که رود کشف در حوزه جغرافیایی
خراسان و شرق توس روان بوده است،^{۴۲} می‌توان گفت که
«توس» در این بیت همان شهر معروف خراسان است.^{۴۳}
۴۰. که ضحاک بودیش پنجم پدر

ز شاهان گیتی برآورده سر
مصراع دوم را درباره مهراب، پدر رودابه، دانسته و نوشته‌اند:
«یعنی [مهراب] از همه شاهان جهان بلند مرتبه تر بود.» (ص ۳۰۳)
پیشنهاد می‌شود که توصیف مصراع دوم را درباره «ضحاک» بدانیم
که به هر حال در دوران دیرباز شهر یاری خویش، برترین مهتران
جهان به شمار می‌رفت، نه اینکه مهراب که نهایتاً فرمانروای
منطقه‌ای کابلستان بود و این وصف سزاوار مقام او نیست.

ز بهر نیاکان تو پور خود

بکشم به کشتی در آن روز بد
(ص ۴۳۲، بیت، ۷۳۶۰)

۴۲. بجستم همه کین ایرانیان

به خون بزرگان بیستم میان
مصراع دوم را: «یعنی دست به کشتار بزرگان زدم.» (ص ۳۲۹)
معنی کرده‌اند. آیا نمی‌توان «به خون بزرگان میان بستن» را
با عنایت به مصراع نخست، اقدام به خونخواهی بزرگانی چون:
لهراسپ و زریر و پهلوانان و شاهزادگان کشته شده به دست
ارجاسپ و تورانیان دانست؟

۴۳. اگر من ترفتی به ما زندان

به گردن برآورده گرزگران
درباره «گردن» نوشته‌اند: «ظاهرأ به جای مصدر گردیدن به
کار رفته است.» (ص ۳۳۴) و مصراع دوم را این گونه گزارده‌اند:
«اگر من با گرز سنگین و به گردش درآورده (چرخان) خود...»
(ص ۳۳۷) پیشنهاد می‌شود «گردن» را به همان معنی مشهور یکی
از اندامهای بدن بدانیم و با استناد به شواهد متعددی که در
شاهنامه درباره گذاشتن رزم افزارهایی چون، گرز و نیزه به دوش
و گردن آمده است، مصراع را «تکیه دادن گرز سنگین به گردن به
منظور آسانی حمل» معنی کنیم:

به فرجه‌انداز بستش میان

به گردن بر آورد گرزگران
(خالقی ۳۲/۳۷/۱)

رکبش گران شد سبک شد عنان

به گردن بر آورد درخشان سنان
(مسکو ۳۹۸/۱۲۸/۷)

۴۴. در (ص ۳۴۷) دربارهٔ سوگندشکنی زال نوشته‌اند:
«فردوسی می‌گوید: چون زال به «خاک» سوگند یاد کرده بود که
لهراسپ را شاه نخواند چون در مقام پوزش خواهی برخاست،
نخست لب خود را به خاک آلود...» این نکته که زال به خاک
سوگند خورده بود، بی‌گمان از این بیت حاصل شده است:
چو سوگند خوردم به خاک سیاه

لب آلوده شد مشمر آن از گناه
(خالقی ۲۹۵۷/۳۶۱/۴)

ولی پیشنهاد می‌شود که در مصراع نخست پس از «خوردم»
ویرگول بگذاریم و بیت را با درنگ چنین بخوانیم:
چو سوگند خوردم، به خاک سیاه

لب آلوده شد، مشمر آن از گناه
یعنی: پس از سوگند، از آنجایی که لبم را با خاک سیاه آلودم،
این کار (سوگند شکنی) دیگر گناه شمرده نمی‌شود. در واقع «به
خاک سیاه» متمم (سوگند خوردن) نیست که آن را «قسم خوردن
به خاک» بدانیم بلکه مربوط به «لب آلوده شدن» است.
۴۵. غوکوس خواهیم از آوای رود

به تیغ و به گویال باشد درود
مصراع دوم این گونه معنی شده است: «... درودمان را نثار
شمشیر و گرز کنیم.» (ص ۳۶۰) پیشنهاد می‌شود «به» را «با» به
وسیله «بدانیم» و اگر به وسیله شمشیر و کویال به یکدیگر درود
بفرستیم، به سخنی دیگر: به جای درود - که نشانه صلح و مهر
است - از رزم افزارها در برخورد با یکدیگر - استفاده کنیم. این
گزارش با مصراع نخست بیت نیز همخوانی معنایی بیشتری دارد
که رستم جایگزین شدن صدای طبل به جای نوای موسیقی را، به
مفهوم روی پوشیدن دوستی و آغاز نبرد به کار برده است.

۴۶. به مردی تور اناج بر سر نهیم
سپاسی به گشتاسپ زین بر نهیم
«سپاس بر نهادن» را «سپاس گفتن و ستودن» معنی کرده‌اند
(ص ۳۶۰) به نظر می‌رسد که ترکیب «بر کسی سپاس نهادن»
به معنای «منت گذاشتن و امدار کردن» باشد:

که گر من ترا خون دل دادمی

سپاس ایچ بر سرت نهادی
(خالقی ۷۳/۱۶۷/۱)

۴۷. شکم گرسنه، روز نیمی گذشت

ز گفتار، [بیکار] بسیار گشت
مصراع دوم را با ضبط «بیکار» و با همین قرائت چنین
گزارده‌اند؛ «بهرتر است که بیکار را در معنی «بیهوده» یا «به
بیهودگی» قید فعل «گشت» (گردید، سپری شد) بدانیم و فاعل این
فعل را نیز «روز» بگیریم در این صورت معنی بیت می‌شود: شکم
گرسنه است، نیمی از روز گذشت، روز با حرف زدن، بسیار به

بیهودگی گردید (سپری شد).» (ص ۳۶۳) پیشنهاد می‌شود که
«بیکار» را صفت «گفتار» بدانیم و مصراع را همان طور که در متن
دکتر خالقی مطلق (۷۹۱/۳۵۸/۵) و آقای جیحونی (۷۹۱/۱۱۸۶/۳)
آمده است: «ز گفتار بیکار بسیار گشت» بخوانیم، در این صورت
معنای مصراع «سخنان بیهوده فراوان گفته شد»، خواهد بود.
۴۸. تو در پهلوی خویش بشنیده‌ای

به گفتار ایشان بگریزیده‌ای
دربارهٔ «پهلوی» آمده است: «پهلُو که در اینجا به ضرورت پهلُو
خوانده می‌شود یعنی شهر، کشور.» (ص ۳۸۴) این واژه با املائی
که در بیت آمده است (پهلوی: pahluve) تلفظ می‌شود و به معنی
«کنار و اطراف» است: «تو از اطرافیان خویش شنیده‌ای...» اگر
معنای «شهر و کشور» را برای آن در نظر داشته باشیم، باید «پهلُو»
Pahlave نوشت و خواند و هیچ ضرورتی - اعم از وزنی یا جز آن -
باعث نمی‌شود که آن را «پهلوی» بنویسیم چنانکه برای نمونه
ترکیب «خسرو نامدار» را «خسروی نامدار» نمی‌نویسیم. دکتر
خالقی مطلق (۸۷۱/۳۶۵/۵) و آقای جیحونی (۸۷۰/۱۱۸۹/۳) مصراع
را به صورت: «تو از پهلوی خویش بشنیده‌ای» آورده‌اند. این واژه
در معنای «پهلوان» ولی با همان تلفظ (pahlav) بارها در شاهنامه
بدون (ی) مضاف واقع شده است:
برون رفت پس پهلُو نیمروز

زی پیش پدر گرد گیتی فروز
(مسکو ۲۸۰/۹۱/۲)

اما «پهلُو: Pahlū» با «ی» میانجی به هنگام اضافه شدن آمده
است:

ز رسپ سرافراز یاریونیز

نهادند در پهلوی شاه نیز
(مسکو ۹۲۹/۶۷/۴)

۴۹. سراپرده را گفت بُد روزگار

که جمشید را داشتی بر کنار
در مصراع نخست دربارهٔ «بُد» با همین قرائت نوشته‌اند: «اگر
ضبط نسخهٔ مسکو درست باشد، مخفف بوده است.» (ص ۳۹۴)
با رویکرد بدین که این سخن و ابیات پسین از اسفندیار است و
پیشتر از آنها، رستم، جمشید و کاووس و کیخسرو را ستوده و
گشتاسپ را نکوهیده است، پیشنهاد می‌شود که «بُد» را این گونه
بخوانیم و معنی کنیم تا قرائت این بیت با محتوای پاسخ چندبیتی
اسفندیار که کاووس را نیز به خواری یاد می‌کند و گشتاسپ و
درباریان او را بزرگ می‌دارد، هماهنگ باشد. در چاپ دکتر خالقی
مطلق (۸۹۱/۳۶۷/۵) پس از بیت مورد بررسی، این بیت آمده است
که درستی «بُد روزگار» را استوارتر می‌کند:

که او (=جمشید) راه یزدان گیهان بهشت

نه خوش روز بودش نه خرم بهشت

۵۰. چو من ببر پوشم به روز نبرد

سر هور و ماه اندر آرم به گرد
مصراع دوم چنین معنی شده است: «... گرد میدان را به
خورشید و ماه می‌رسانم و آنها را در غبار زمین محو می‌کنم.»
(ص ۴۲۲) کنایهٔ «سر چیزی / کسی را به گرد آوردن» که بارها در
شاهنامه به کار رفته به معنی «به خاک نشاندن و نهایتاً نابود کردن»
است، در مصراع مورد بررسی نیز «هور و ماه» چونان نماد شکوه و

بزرگی است که رستم در رجزخوانی خویش به «فروذ آوردن و تباہ کردن» آنها به هنگام نبرد اشاره می کند.

۵۱. چنین گفت کاری گو بر منش

به فرمان شاهان کند بد کنش
در این بیت «برمنش» را «بلند اندیشه، والامنش» معنی کرده و بیت را چنین گزارد: «چنین گفت که آری پهلوان بلنداندیشه به فرمان شاه بدرفتاری می کند.» (صص ۴۵۲ و ۴۵۳) از آنجایی که بیت از سخنان تحقیرآمیز نوش آذر، فرزند اسفندیار، به زواره، برادر رستم، است و در مصراع دوم آن نیز به نافرمانی «گو» از فرمان «شاه» اشاره شده، پیشنهاد می شود که «برمنش» را چنانکه باز در شاهنامه سابقه استعمال دارد به معنی «مغرور» بدانیم:

چون نزدیک دارد مشو برمنش

و گردور گردی مشو بد کنش

(مسکو ۱۵۱۳/۱۴۴/۸)

در بیت (۱۱۶۰) هم:

بدو گفت رویین تن اسفندیار

که ای برمنش پیرناسازگار

وجود صفت «ناسازگار» معنای «خودخواه» را برای این

ترکیب تأیید می کند.^{۲۵}

۵۲. تواندر نبردی و ما پر زرد

جوانان و کی زادگان زیر گرد

در این بیت «زیر گرد» را «مجازاً یعنی گرفتار رنج و درد» دانسته اند (ص ۴۶۰) پیشنهاد می شود که همچون کنایه «به گرد آوردن» در اینجا نیز «زیر گرد بودن جوانان» را «کشته شدن آنان (=مهرنوش و نوش آذر)» بدانیم.

۵۳. نگه کن که تا چاره کار چیست؟

بر این خستگی ها بر آزار کیست؟

در این بیت به درستی به ابهام مصراع دوم اشاره کرده اند (صص ۴۷۶ و ۴۷۷) دکتر خالقی مطلق نیز همین ضبط را به متن خویش برده اند (۱۱۵۰/۳۸۹/۵) ولی شاید بتوان به استناد نمونه دیگری که این مصراع -بر پایه چاپ -مسکو- در شاهنامه به کار رفته است:

بینید تا چاره کار چیست

بر آن خستگیها بر آزار چیست؟

(مسکو ۱۳۳۱/۱۹۸/۴)

قافیه دوم مصراع دوم -و در ضبط پیشنهادی، ردیف - را بر پایه دست نویسهایی چون: کراچی (۷۵۲)، توپقاپوسرای (۹۰۳)، لنینگراد (۷۳۳) قاهره (۷۹۶) پاریس (۸۴۴) واتیکان (۸۴۸) و انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹) «چیست» دانست - چنانکه در چاپ آقای جیحونی (۱۱۴۶/۱۲۰۰/۳) آمده است - و آن را چنین گزارد: درمان (گزند) این زخمها چیست؟ چه چیزهایی می تواند به درد این جراحات آزار برساند یا به بیانی دیگر درمان کند و بهبود بخشد.

۵۴. ز سر بر همی کند رودابه موی

بر آواز ایشان همی خست روی

در مصراع نخست «ز سر بر» را روی هم «بر سر» معنی کرده و در گزارش مصراع نوشته اند: «رودابه بر سر خود می کند.» (صص ۴۹۵ و ۴۹۶) چون در توضیح متممهای یاد و حرف اضافه، قاعده بر

این است که حرف اضافه دوم را پیش از متمم معنای کنند، ترکیب «بر سر کردن موی» به نظر درست نمی نماید، از این روی پیشنهاد می شود که «بر» را پیشوند فعل بدانیم و برای «سر» قائل به یک حرف اضافه «ز» شویم: «ز سر، بر همی کند رودابه موی» که صورت دستورمند آن چنین است: رودابه ز سر موی، همی بر کند. در این قرائت، ترکیب «موی ز سر بر کردن» به قاعده و مطابق با آیینهای سوگ شاهنامه خواهد بود.

۵۵. که هر چند من بیش پوزش کنم

که این شیردل را فروزش کنم

«فروزش» را به نقل از واژه نامک مرحوم نوشین، «آفرین و ستایش» دانسته و مصراع را چنین گزارد: «... تا مگر این پهلوان دلاور (اسفندیار)، راستایش کرده باشم.» (صص ۴۹۸، ۴۹۹ و ۵۰۰) پیشنهاد می شود در این بیت، چنانکه دکتر خالقی مطلق نیز نوشته اند،^{۲۶} «فروزش» را «درخشش، از خوشحالی بر افروختن» بدانیم چون اسفندیار در اینکه رستم او را آفرین بگوید، مخالفتی ندارد بلکه سخنان منطقی تهمتن را نمی پذیرد و به راه راستی و روشنی نمی آید.

۵۶. ورایدون که او را بیامد زمان

نیندیشی از پوزش بی گمان

در گزارش بیت آمده است: «به گمان من این بیت می گوید: و اگر چنین شد که مرگ او سر رسید، در طلب بخشایش لازم [در برابر یزدان به خاطر گناه کشتن اسفندیار] تردیدی نشان ندهی...» (صص ۵۱۹ و ۵۲۰) پیشنهاد می شود که سفارش سیمرغ را درباره پوزش رستم از اسفندیار بدانیم نه طلب بخشایش از خداوند، در این صورت معنای بیت این گونه خواهد بود: و اگر مرگ او نیز - با راهنماییهایی که من (=سیمرغ) برای مقابله با او می کنم - فرارسیده باشد، باز تو از پوزش خواهی و کهنتر نمایی در برابر او پرهیز نکنی. این گزارش پیشنهادی با توجه به بیتی که پیش از بیت مورد بررسی در چاپ مسکو و بیت دیگری که در تصحیح دکتر خالقی مطلق آمده است، استوارتر می شود:

نجویی فزونی به اسفندیار

که کوشش و جستن کارزار

(مسکو ۱۲۸۱/۲۹۷/۶)

کنی لابه او را تو فردابه پیش

فدی داری او را تن و جان خویش

(خالقی ۱۲۸۲/۴۰۲/۵)

۵۷. شگفتی نمایم هم امشب تو را

ببندم ز گفتار بد لب تو را

مصراع دوم را: «دیگر نزد تو از بدی هاسخن نگویم» معنا کرده و سپس به گزارش: «لب تو از سخن بد گفتن درباره اسفندیار بسته شود.» در شروع دیگر اشاره کرده اند (ص ۵۲۲) پیشنهاد می شود که همان گزارش دوم را بپذیریم چون مراد سیمرغ این است که پس از گفتن راز سپهر - که کشنده اسفندیار دوچار شوربختی می شود - و با نشان دادن شیوه کشتن او - که استفاده از تیر گز پرورده با آب رز و روشی ویژه با توجهات اساطیری - آیینی است - اهمیت و مقام و خصوصیات اسفندیار را به تو خواهم نمود و در نتیجه: تو را - به سبب این ویژگیها - از بدگویی درباره او بازخواهم داشت.

۵۸. شنیدم که دستان جادوپرست

به هنگام یازده خورشید دست آورده اند: «مصرع» به هنگام یازده خورشید دست یعنی «به موقع دست در خورشید هم می برد.» اسفندیار در وصف افسونگریهای دستان مبالغه می کند و می گوید او حتی قادر است در کار خورشید هم دخالت کند. (ص ۵۳۷) پیشنهاد می شود مصرع دوم را: «در مواقع لازم و ضروری از خورشید یاری می جوید»، معنا کنیم. این گزارش با موضوع پیوند خاندان رستم با مهر و مهر آیینی که خود گزارنده گرامی بارها بدان و برخی نشانه های احتمالی اش در متن داستان اشاره کرده اند، ارتباط می یابد و از نظرگاهی که بنیاد داستان را نبرد آیین زرتشتی با دین کهن مهرپرستی می داند، بیت مهم و قابل توجهی است.

۵۹. جز از بند، دیگر تو را دست هست

به من بر، که شاهی و یزدان پرست

صفت «دریای نیل» و «آگندن» را به معنی «پر کردن» بگیریم: چه کسی رود موج نیل را پر کرد؟ آشکار است که «پر کردن رود»، کنایه از «از بین بردن و ناکار کردن» است.

۶۲. دو پهلوی بر آشفته از چشم بد

نخستین از آن بد به زابل رسد

در توضیح بیت نوشته اند: «در این بیت دو ابهام یافت می شود که نسخه های دیگر نیز در زدودن آنها کمکی نمی کنند.» (ص ۵۹۴) پیشنهاد می شود بر بنیاد ضبط دکتر خالقی مطلق:

دو پهلوی بر آشفته از «چشم» بد

نخستین از این، بد به زاول رسد

(۱۵۱۳/۴۲۴/۵)

«پهلوی» را «پهلوان» و بیت را چنین گزارش کنیم: دو پهلوان (=

رستم و اسفندیار) بر اثر چشم زخم با یکدیگر به ستیزه برخاستند و پیش از همه، بدی و زیان این بر آشفتن به زابلستان خواهد رسید.

راستی دل بر و راستی چشم

این نکته نیز قابل توجه است که در دو جای دیگر داستان به موضوع «چشم بد / زخم» و تأثیر آن در ایجاد نبرد بین دو پهل اشاره شده است:

بترسم که چشم بد آید همی

سراز خواب خوش بر گراید همی

(خالقی ۵۱۷/۳۳۴/۵)

چه آمد بر این تحفه از چشم بد

که بر بد کنش بی گمان بدرسد

(خالقی ۱۴۱۱/۴۱۴/۵)

۶۳. من آن برگزیدم که چشم خرد

بدو بنگرد، نام یاد آورد

در این بیت «چشم خرد» را اضافه استعاری دانسته و نوشته اند: «که در آن خرد به چشم تشبیه شده است.» (ص ۵۹۶) دقیق تر آن است که «خرد» به انسانی همانند شده و چشم به عنوان یکی از اجزا و متعلقات آن به مشبه (= خرد) اضافه شده است. در این بیت هم:

چو گفتار و کردار پیوسته شد

در کین به گشتاسپ بر بسته شد

«در کین» را اضافه اقترانی شمرده اند (ص ۶۳۳) حال آنکه اضافه استعاری است.

۶۴. چو گفتار و کردار پیوسته شد

در کین به گشتاسپ بر، بسته شد

درباره این بیت آمده است: «به من بر، یعنی به طرف من دراز کن بیت... یعنی «تو به جز دست بند و زنجیر، دستان دیگری نیز داری [مثل دست آشتی، دست دوستی و...] زیرا شاه و یزدان پرست هستی، آن دستها را به سوی من دراز کن.» در این بیت، اضافه تشبیهی «دست بند» بی آنکه ظاهر شده باشد. مراد بوده است.» (صص ۵۴۶ و ۵۴۷) پیشنهاد می شود «دست» را مجازاً «قدرت و برتری» و ترکیب «دست بر من بودن» را کنایه از «بر من مسلط و برتر بودن» بگیریم، در این صورت معنای بیت چنین خواهد بود: ای اسفندیار، تو به سبب شاهزاده و دیندار بودن، غیر از بستن من، تواناییها و ابزارهای برتری و تسلط دیگری نیز بر من داری، بندتها وسیله قدرت و چیرگی تو بر من نیست.

۶۰. به بادافره این گناهم مگیر

توی آفریننده ماه و تیر «بادافره» را به حکم فعل عبارت «بادافره» خوانده و «مگیر» را «منظور مکن، به حساب نیاور» معنی کرده اند. (ص ۵۵۱) پیشنهاد می شود «مگیر» را به معنی «مواخذه و بازخواست مکن» بدانیم و «بادافره» را طبق تلفظ اصلی آن: bā dāfrah بخوانیم: به بادافره این گناهم مگیر.

۶۱. که کند این پسندیده دندان پیل؟

که آگند با موج دریای نیل؟ در گزارش مصرع دوم آمده است: «چه کسی رود نیل را متلاطم و پر از موج کرد؟» (ص ۵۶۵) پیشنهاد می شود «با موج» را

مصراع نخست را این گونه معنی کرده اند: «چون [بهمن به کمال رسید] و گفتار و کردارش یکی شد (هرچه می گفت می توانست انجام دهد)...» (ص ۶۲۴) پیشنهاد می شود مصراع را درباره رستم بدانیم و چنین گزارش کنیم؛ وقتی که سخنان رستم به عمل درآمد (رستم به پیمان خویش درباره پرورش بهمین وفا کرد)....

پانوشتها:

- ۱) برای نمونه شادروان استاد ملک الشعرای بهار تصریح کرده اند که: «بعد از آنکه زیاده از ده دوره شاهنامه را با تانی و غوررسی مطالعه کرده و به نسخ عدیده خطی و چاپی مراجعه نموده ام...» رک: فردوسی نامه، به کوشش محمد گلبن، مرکز نشر سپهر ۱۳۴۵، ص ۲۲. نمونه های دیگری با ارقام شگفت انگیزتر وجود دارد که چون نگارنده به صورت شفاهی شنیده است، از بیان آنها خودداری می کند.
- ۲) یکی از این جلسات «شاهنامه خوانی» در اصفهان که نگارنده یک بار بخت حضور در آن رایافته، ۱۴ سال است که هر دو هفته برپای می شود و هنوز متن شاهنامه را به طور کامل به سر نرسانده است.
- ۳) رک: درباره عنوان داستان دوازده رخ، محیط ادب، به کوشش حبیب یغمایی، سیدجعفر شهیدی، باستانی پاریزی و ایرج افشار، انتشارات دبیرخانه هیأت امنای کتابخانه های عمومی کشور، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۵۶.
- ۴) موسیقی شعر، نشر آگه، چاپ پنجم ۱۳۷۶، ص بیست و دو.
- ۵) شارح محترم، سالها پیش در مقاله ای از ابهامات ۱۳۰ گانه داستان رستم و اسفندیار در چهار بخش: ساختاری، موضوعی، تفسیری یا کاربردی و خطاهای متن بحث کرده اند که اشاره به برخی از آنها در این گزارش دیده می شود. رک: حمیدی، بهمین: ابهامات متن رستم و اسفندیار (خلاصه مقاله)، شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن جهانی، زیر نظر مهرباب اکبریان، مرکز مطالعات ایرانی ۱۳۷۳، صص ۳۸ و ۳۹.
- ۶) گزارشهای دیگر به ترتیب انتشار عبارت است از: یادداشتهای دکتر اسلامی ندوشن (داستان داستانها) رزم نامه رستم و اسفندیار (دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری) نامه نامور (دکتر اسلامی ندوشن) نبرد اندیشه ها در حماسه رستم و اسفندیار (دکتر عزیزالله جوینی) حماسه رستم و اسفندیار (دکتر منصور رستگار فسایی) یادداشتهای دکتر سیروس شمیسا (طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار) بیچاره اسفندیار (سعیدی سیرجانی) شاهنامه باروایتی نو (فیروز اسماعیل زاده). ۷) برای شواهد هر یک از این منابع، رک: ریاحی، محمدامین: سرچشمه های فردوسی شناسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۲، صص ۲۰۷-۲۲۶.
- ۸) رک: سرچشمه های فردوسی شناسی، همان، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.
- ۹) رک: رزم نامه رستم و اسفندیار، انتشارات علمی، چاپ نهم ۱۳۷۰، ص ۱۱. همان، نشر قطره، چاپ بیستم ۱۳۷۸، ص ۱۵.
- ۱۰) نخستین تصحیح کامل شاهنامه در سال ۱۸۲۹ م، توسط ترنر

مکن در کلکته منتشر شد که معمولاً مبدأ شکل گیری دانش «شاهنامه شناسی» شمرده می شود. رک: شاهنامه فردوسی، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، انتشارات روزبهان ۱۳۶۸، ص نوزده پیشگفتار، دوستخواه، جلیل: به سوی «شاهنامه فردوسی»، حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره ها، نشر آگه ۱۳۸۰، ص ۳۹۴.

۱۱) در این باره، رک: تفضلی، احمد: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، انتشارات سخن ۱۳۷۶، صص ۲۹۶-۳۰۷.

۱۲) دیوان شعر رودکی، پژوهش، تصحیح و شرح: دکتر جعفر شعار، نشر قطره ۱۳۷۸، ص ۵۰.

۱۳) پیشاهنگان شعر پارسی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۷۴، ص ۷۴.

۱۴) شاهنامه فردوسی، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر پنجم، انتشارات مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا و نیویورک ۱۳۷۵، همچنین، رک: همان، ۱۰۱/۱۰-۱۰۵.

۱۵) برای نمونه:

چنان درمی رمید از دوست و دشمن

که جادو از سپند و دیو از آهن

(خسرو و شیرین نظامی)

در این باره، رک: دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دایرة المعارف اسلامی ۱۳۷۵، حرف ب، جزوه هفتم، ص ۱۰۵۳ (ماده بختک)، و: شمیسا، سیروس: فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، انتشارات فردوس ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۶۷ و ۶۸.

۱۶) از زبان سیمرغ به رستم درباره اسفندیار:

مراو را زره آن کش اندر بر راست

هم از دست داوود پیغمبر است

به گشتاسپ داده است آن زرد هشت

ندرد و راتیر و زوبین و خشت

رک: شاهنامه (همراه با خمسة نظامی)، با مقدمه دکتر فتح الله

مجتبیایی، مرکز دایرة المعارف اسلامی ۱۳۷۹، ص ۵۶۸.

۱۷) برای تفصیل در این باب، رک: آیدنلو، سجاده: روایتی دیگر از

رویین تبی اسفندیار در شاهنامه، هستی، زمستان ۱۳۷۹، صص ۹۵-۱۰۴.

۱۸) بخندید از او رستم پیلتن

شده خیره زو چشم آن انجمن

(خالقی ۶۸۴/۵۰/۲)

بخندید از گفت او زال زر

زمانی بجنابند از اندیشه سر

(خالقی ۹۸۵/۳۷۴/۵)

۱۹) دکتر شمیسانیز ابتدا (رک: مقدمه داستان رستم و اسفندیار، مجله



دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۰۴، بهار ۱۳۷۲، صص ۸-۱۱) پیشنهاد «عاشق گل: به ضرورت شعری، عاشق گل» را با تصحیح قیاسی «چواز ابر بینم...» به «چرا ز ابر بینم...» و «گر» به معنی شرطی «اگر» مطرح کرده اند ولی سیستر «رک: طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، نشر میترا ۱۳۷۶، ص ۲۲۴) همان قرائت معروف و گزارش سازگار با آن را برتر شمرده اند.

۲۰) البته یک بار نیز بیت با مرجع گرفتن «گل» گزارش شده است. ۲۱) در بندهش (گزارنده: دکتر مهرداد بهار، انتشارات توس ۱۳۶۹، ص ۸۵) آمده است: «آسمان، فلز، باد و آتش نرند و هرگز جز این نباشد. آب و زمین و گیاه و ماهی ماده اند و هرگز جز این نباشد.» در شاهنامه نیز می خوانیم:

کسی را که دختر بود آبکش
پدر آسمان باد و مادر زمین
بسر در غم و باب در خواب خوش

نخوانم بر این روزگار آفرین
(خالقی ۵/۲۶۶/۵۶۲ و ۵۶۳)

۲۲) دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر سیدمحمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۱۹۰. ۲۳) گر شاسب نامه اسدی توسی، به اهتمام حبیب یغمایی، کتابخانه بروخیم، تهران ۱۳۱۷، ص ۹، بیت ۳۴ و ۴۰. ۲۴) پیشاهنگان شعر پارسی، همان، ص ۱۲. ۲۵) پر آتش دل ابرو پر آب چشم

خروش مغانی و پرتاب چشم
چو آتش نماید بیالاید آب

ز آواز او سر بر آید ز خواب
(مسکو ۱۶۶/۹ و ۱۰)

۲۶) دکتر عزیزالله جوینی (رک: نبرد اندیشه ها در حماسه رستم و اسفندیار، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۴، ص ۵) بیت را تنها با این قرائت، گزارش کرده اند.

۲۷) این شاهد از لغت نامه مرحوم علامه دهخدا نقل شده است. ۲۸) رک: اسلامی ندوشن، محمدعلی: داستان داستانها انتشارات یزدان، چاپ پنجم ۱۳۷۴، ص ۲۵۰.

۲۹) رک: مولایی، چنگیز: زندوفا، نامه فرهنگستان، شماره ۱۸، مهر ۱۳۸۰، ص ۸۳.

۳۰) در این باره، رک: شفیع، محمود: شاهنامه و دستور، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۷، صص ۱۶۳ و ۱۶۴، برای نمونه: بگفتش به گیو آن کجا کرده بود

چنان شیر مردی که آورده بود
(خالقی ۲/۱۵۷/۴۸۲)

۳۱) در این باره، رک: ثروتیان، بهروز: فر در شاهنامه فردوسی، انتشارات دانشگاه آذربایجان ۱۳۵۰.

۳۲) یکی از انواع کراهت - از عوامل مغل فصاحت سخن - کراهت در سمع است.

۳۳) رک: سرکاراتی، بهمن: درباره فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن، نامه فرهنگستان، شماره ۱۳، بهار ۱۳۷۷، ص ۵۷. این نکته را نیز باید افزود که صورت «کنی» برای «کنیز» که بر اساس احتمال یاد شده، در «کنی + بنندان: کنیندان» هم دیده می شود. در بی بیون نامه عطایی رازی (رک: سلمی، عباس، بیژن نامه، فرهنگ،

شماره ۱۶، زمستان ۷۴، ص ۱۰۱) به کار رفته است:

اباسد کنیکان بسان پری
بیامد بدان دشت نیلوفری

(۳۴) برای نمونه:

اگر دم زندشهریار اندر این

نراند سپاه و نسازد کمین
(خالقی ۲/۱۳۸/۲۷۱)

۳۵) رک: باقری، مهتری: واج شناسی تاریخی زبان فارسی، نشر قطره: ۱۳۸۰، ص ۱۹۹.

۳۶) دیوان فرخی سیستانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی زوار، چاپ چهارم ۱۳۷۱، ص ۴۱۷.

۳۷) شاهنامه، تصحیح دکتر عبدالوهاب عزام، دارسعادت الصبح، ۱۹۹۳ م، ج ۲، ص ۳۵۵.

۳۸) رک: مسکو ۶/۲۱۳/۸۱۸ - ۸۲۳ و نیز: مسکو ۶/۱۸۲/۳۰۷۵ و ۳۳۰/۱۸۵/۶.

۳۹) دکتر خالقی مطلق (۵/۳۲۵/۴۰۸) و آقای جیحونی (۳/۱۱۷۱/۴۰۵) «ببستم» را برگزیده اند.

۴۰) وظیفه تصحیح انتقادی رسیدن به سخن فردوسی است «گفت و گو با دکتر جلال خالقی مطلق»، بخش پایانی، همشهری، شماره ۲۱۶۸، دوشنبه ۲۷ تیر ۱۳۷۹، ص ۱۰.

۴۱) در داستان رستم و سهراب به تصحیح مرحوم استاد مینوی، این بیت از زبان کاووس خطاب به رستم آمده است:

«دل و پشت ایران و توران تویی

به جنگال و نیروی شیران تویی»

که دکتر شعار و دکتر انوری، در مصراع نخست بر پایه دست نوشت قاهره (۷۹۶) صورت «ایران و نیران» را مرجح دانسته اند. رک: غنامه رستم و سهراب، نشر پیوند معاصر ۱۳۷۸، ص ۱۱۴.

۴۲) رک: شهیدی مازندرانی، حسین: نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی، موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب ۱۳۷۱، ص ۲۶.

۴۳) دکتر بهمن سرکاراتی، سالها پیش (۱۳۵۰ ش) درباره این بیت نوشته اند: «در روایات باستانی، طوس در معنی شهر معروف خراسان به کار نرفته، شاید مصراع در اصل چنین بوده است: نخستین پیدون، آن ازدها / نخستین بیطون آن ازدها، بیطون یا پیدون می تواند صورت فارسی نام دشمن گر شاسب باشد که در اوستا Pitaona آمده و چون این نام برای نسخه نویسان نا آشنا بوده، معنی آن را در نیافته اند و آن را «بطوس» تغییر داده اند» رک: پری، تحقیقی در حاشیه اسطوره شناسی تطبیقی، سایه های شکار شده، نشر قطره ۱۳۷۸، ص ۱۲.

۴۴) بهمن نامه، ویراسته دکتر رحیم عقیفی، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۰.

۴۵) شارح محترم در این بیت نیز (ص ۴۸۲) همان معانی مذکور را برای «برمنش» آورده و به دلیل ناسازگاری این معانی با ساختار معنایی و متنی بیت نوشته اند: «شاید در اینجا «برمنش» یا «بدکنش» بوده است.»

۴۶) رک: هرن، پاول: اساس اشتقاق فارسی، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ۱۳۵۶، ص ۱۲۸ (یادداشت های مترجم).

* شاهنامه خوانی (داستان رستم و اسفندیار) ، بهمن حمیدی

انتشارات گستره، چاپ اول، ۱۳۸۰.